

عبدالله افندی بوسنوی (۹۹۲-۱۰۵۴هـ) و رساله سر یقین او^۱

دکتر علی اکبر ضیایی* و زهرا کدخدای مزرجی**

چکیده

عبدالله بوسنوی، از عارفان قرن یازدهم هجری است که تأثیر بسیاری بر گسترش فرهنگ اسلامی در منطقه بالکان داشته است. وی صاحب آثار بسیاری در عرفان نظری است که مهم‌ترین آنها شرح فصوص است. وی رساله سر یقین را در تفسیر آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱ به رشته تحریر درآورد و در آن از مقام احمدی و معانی یقین سخن گفت و ضمن رد این دیدگاه که یقین به معنای موت است، با استناد به سخنان شیخ با کلنچار در کتاب مناقب العارفين جامی، یقین را به معنای مشاهده عین قدیم تفسیر نموده است. مقاله حاضر حاوی توضیحاتی درباره نگارنده این رساله و متن اصلی رساله است.

کلید واژه: بوسنی، یقین، تفسیر، عرفان، حق الیقین، عین الیقین، علم الیقین.

۱. رساله سر یقین را نگارندگان بر اساس دستنویس عبدالله افندی بوسنوی تحقیق کرده و به زودی در ایران منتشر خواهد شد.

* پژوهشگر در انستیتو بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی وابسته به دانشگاه بین المللی اسلامی مالزی و عضو انجمن نسخ خطی اسلامی کمبریج.

** پژوهشگر در حوزه مطالعات علوم اسلامی در مالزی.

مقدمه

در عصری زندگی می‌کنیم که همه جوانب زندگی ما تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته و نسل جدید هدف هجوم اطلاعات و رسانه‌های غربی قرار گرفته است. در چنین شرایطی احیای ذخایر اسلامی از مهمترین وظایف اهل تحقیق و پژوهش می‌باشد. منطقه بالکان در شرایط کنونی بیش از دیگر مسلمانان با مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنگ‌های داخلی روبرو است. گرچه بسیاری از نویسندگان آنان پژوهش‌های ارزشمندی را به زبان‌های مختلف بالکان، مانند بوسنیایی، صرب، کرواتی و آلبانیایی، در معرفی شخصیت‌های علمی و دینی بالکان انجام داده‌اند، (Safvet-beg Basagic, Bosnjaci I Hercegovci u) اما شرایط کنونی به گونه‌ای است که نیاز به احیای مجدد اندیشه‌های دینی و فکری مسلمانان بالکان بیش از هر زمان دیگر احساس می‌گردد.

(ر.ک: اصول الحکم فی نظام العالم، مقدمه نگارنده، ص ۱)

یکی از مهمترین شخصیت‌های فکری بوسنی و هرزگوین، شیخ عبدالله افندی بوسنوی، مشهور به شارح فصوص است که نقش مهمی در نشر عقاید اسلامی و دفاع از کیان اسلامی داشته است. وی دارای تألیفات بسیاری در تفسیر و عرفان اسلامی است، و صفحات زرینی را بر تاریخ و تمدن اسلامی در قلب اروپا افزوده و بیشترین نقش را در تبلیغ و تثبیت دین در میان تازه مسلمانان بوسنی داشته است. از مهمترین آثار این شخصیت به زبان فارسی، کتاب رساله سر یقین فی تفسیر قوله تعالی: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ است. این رساله در قرن یازدهم هجری نگاشته شده است و تنها یک نسخه از آن به دست خط مؤلف در ترکیه وجود دارد که به لطف پروفسور رشید حافظویچ تصویری از آن در اختیار مؤلفان این مقاله قرار گرفت. اهمیت این رساله عرفانی - تفسیری در نشر بسیار زیبا و شیوای نویسنده بوسنیایی و محتوای عالی آن در مبانی عرفان اسلامی می‌باشد.

زندگینامه عبدالله افندی بوسنوی

عبدالله افندی بوسنوی بیرامی^۱ در میان علمای عصر عثمانی به «شارح الفصوص» و در میان مردم بوسنی به «غائبی» شهرت داشت. محبی در خلاصة الأثر، خانجی در الجوهر الأسنی، خیر الدین زرکلی در الأعلام، (الأعلام، ج ۴، ص ۱۰۱ - ۱۰۲) حاجی خلیفه در کشف الظنون، (کشف الظنون، ص ۱۲۶۳) و اسماعیل باشا بغدادی در هدیة العارفین (هدیة العارفین، ج ۱، ص ۴۷۶) گوشه‌هایی از زندگی وی را تشریح کرده‌اند.

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون او را شارح الفصوص خوانده است. محبی در کتاب خلاصة الاثر او را عبدالله رومی و یکی از علمای روم و بزرگان مشهور که به حق الیقین واصل گردیده است، معرفی می‌کند.

عبدالله افندی عالمی بود که در تمام علوم عقلی و نقلی به درجه‌ای بالا و منزلتی رفیع نائل گردیده بود. او در روم زاده شد و در آنجا رشد کرد و از عارفان بزرگ بهره گرفت و خرقة پوشید و علوم قرآنی را فرا گرفت و در همه علوم بر همگان و هم‌عصران خویش برتری یافت. او در سال ۱۰۴۶ هجری قمری به زیارت مدینة النبى رفت و آرزو داشت عارف نامدار سالم بن احمد شیخان باعلوی حسینی را زیارت کند، اما وی چند روز قبل از رسیدن عبدالله افندی به مکه از آنجا رفته بود. عبدالله سپس به مصر و شام رفت و با علمای آنجا ملاقات کرد. در دیگر بلاد اسلامی نیز اشتهاار یافت و نزد بزرگان حکومت اسلامی منزلتی عظیم داشت.

از میان شاگردان وی می‌توان به شیخ غرس الدین حسینی و شیخ محمد میرزا دمشقی صوفی و شیخ محمد مکی مدنی و سید محمد ابن ابی بکر قعود اشاره کرد.

افندی تألیفات بسیاری را به سامان رساند که مهمترین و شریفترین آنها عبارت‌اند از: شرح علی الفصوص محیی الدین عربی، شرح بر التائیه از ابن فارض، شرح علی نظم مراتب وجود از غرس الدین حسینی و جبلی، رساله فی تفضیل البشر علی الملک.

یکی از اتفاقات جالب که در زندگی این عارف روی داد، ملاقات با سید عبدالرحمن بن احمد مغربی ساکن مکه بود. زمانی که عبدالله افندی به قسطنطنیه وارد شد از سید مذکور

۱. محمد خانجیج در کتاب الجوهر الاسنی فی تراجم علماء و شعراء بوسنه (مصر، المطبعة العالمية، ۱۳۴۹ هـ، ص ۹۴-۱۰۰) زندگینامه این عارف سرشناس بوسنی را به تفصیل آورده است.

اجازه خواست تا بر او وارد شود و بر او تهنیت گوید. سید عبدالرحمن به او اجازه نداد و این امر بارها تکرار گردید. روزی بر مرکب خود سوار شد و تصمیم گرفت بی اجازه سید بر او وارد شود، اما وقتی به منزل سید رسید و از مرکبش پایین آمد، پایش لغزید و شکست. به این ترتیب کرامتی از سید بر وی آشکار گردید.

عبدالله افندی پس از بازگشت از حج در سال ۱۰۵۴ در شهر قونیه در گذشت و در جوار صدر الدین قونوی مدفون گردید و قبه‌ای بر قبرش ساختند.

کتابهای وی به این شرح است:

۱. شرح فصوص الحکم به ترکی.
۲. شرح فصوص الحکم به عربی.
۳. مطالع النور السننی المبنی عن طهارة نسب النبی العربی.
۴. شرح التائیه الكبرى.
۵. مواقف الفقراء.
۶. حقیقة العین.
۷. رساله حضرات الغیب.
۸. تجلی النور المبین فی مرآة ایاک نعبد و ایاک نستعین.
۹. رساله فی تفسیر ن والقلم.
۱۰. رساله فی الأعیان الثابته.
۱۱. رساله فی شرح الحمد لله الذی اوجی الأشیاء العلم.
۱۲. رساله فی تفضیل البشر علی الملک.
۱۳. الوصول الی الحضرة الجمعین.
۱۴. شرح خلع النعلین فی الوصول الی حضرة الجمعین.
۱۵. خلع النعلین.
۱۶. شرح علی نظم مراتب الوجود، از غرس الدین خلیلی.
۱۷. ترجمه ترشیحات، به زبان ترکی.
۱۸. گلشن راز عارفان فی بیان وصول راه عرفان، به زبان ترکی.
۱۹. جزیره مثنوی.
۲۰. رساله فی الطریقه البیرامیه.



٢١. شرح الكلام المؤيد الجندى فى اوائل شرح الفصوص.
٢٢. جلاء العيون فى شرح قصيدة الشيخ عبد المجيد السيواسى.
٢٣. اليد الأجود فى استلام الحجر الأسود.
٢٤. شرح رب يسر و لا تعسر الخ.
٢٥. البرهان الجلى و هو تفسير قوله تعالى: «النصرف عنه السوء» فى سورة يوسف.
٢٦. رسالة فى تمثل جبريل فى صورة البشر.
٢٧. رسالة اخري فى هذا المعنى بالتركية.
٢٨. تفسير سورة والعصر.
٢٩. رسالة فى النشأة الانسانية.
٣٠. تفسير قوله تعالى: حتى اذا بلغ مغرب الشمس.
٣١. المناجاة.
٣٢. كتاب القرى الروحى الممدود للأضياف الواردين من مراتب الوجود.
٣٣. كتاب المفاضلة الأسمى بين أفضل البشر و الملاء الأعلى.
٣٤. كتاب منتهى مقاصد الكلمات و مبتغى توجه التعينات فى بيان أكمل النشآت.
٣٥. رفع الحجاب فى اتصال البسملة بفاتحة الكتاب.
٣٦. كتاب المستوى الأعلى فى الشراب الأحلي فى تفسير قوله تعالى: و كان عرشه على الماء.
٣٧. تفسير سورة و العاديات.
٣٨. الأوبة فى بيان الانابة و التوبة.
٣٩. رسالة فى تفسير قوله تعالى: حتى اذا استيأس الرسل.
٤٠. رسالة فى تفسير قوله تعالى: و لولا أن يكون الناس أمة واحدة.
٤١. رسالة فى تفسير قوله تعالى: هو الذى خلق السموات و الأرض فى ستة أيام.
٤٢. رسالة فى تفسير قوله تعالى: و لقد أرسلنا موسى بآياتنا.
٤٣. رسالة فى تفسير قوله تعالى: و لئن أذقنا الانسان منا رحمة.
٤٤. رسالة فى تفسير قوله تعالى: قتل الانسان ما أكفره (يا كشف أسرار البررة).
٤٥. اللباب فى بيان الأكل و الشرب.
٤٦. روح المتابعة فى بيان شروط المبايعه.



۴۷. كشف السر المبهم فى أول سورة مريم.
۴۸. لب النواة فى حقيقة القيام.
۴۹. الدر المنظوم فى بيان سر المعلوم.
۵۰. كتاب الغفر المطلق عند ذهاب عالم الفرق.
۵۱. رسالة فى قول الجنيد.
۵۲. تذييل فى منازعة ابليس لسهل بن عبدالله التستري.
۵۳. تحقق الجزء بصورة الكل و ظهور الفرع على صورة الأصل.
۵۴. كتاب النفوس الواردات فى شرح أول الفتوحات.
۵۵. ضياء اللمع و البرق فى حضرة الجمع و الفرق.
۵۶. الكشف عن الأمر فى تفسير آخر سورة الحشر.
۵۷. كتاب الأنفاس المكية الرومية فى تنفس الفوائح الباقية.
۵۸. الكنز المختوم فى تبعية العلم المعلوم فى الرد على عبدالكريم الجبلى المرحوم.
۵۹. سر الكلمتين فى مطابقة حروف الشهاداتين.
۶۰. مقاصد أنوار عينية و مصاعد أرواح طيبة غيبية.
۶۱. شرح بيت المشنوى: كفت المعنى هو الله شيخ دين بحر معنيهاى رب العالمين.
- محمد خانجيج در كتاب الجوهر الأسنى به ۶۱ اثر از آثار وی اشاره کرده است. (الجوهر الأسنى، ص ۹۷-۹۸)

رسالة سر يقين

خليل بن احمد فراهيدى (۱۰۰-۱۷۵هـ) در كتاب العين درباره معنای لغوی يقين می نویسد: «يقين به معنای علم و از بين بردن شك و تحقيق امر است. يقين نقيض شك و علم نقيض جهل است. در قرآن كريم آمده است: ﴿وَأِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ و حق به يقين اضافه شده و از نوع اضافه شىء به خودش نيست؛ زيرا حقيقت غير از يقين است و حقيقت بخش خالص و ناب يقين است. بنابراین حق اليقين از نوع اضافه بعض به كل است، و يقين در آيه ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾، به معنای موت است. (كتاب العين، ج ۵، ص ۴۵۷)

ازهرى (۲۸۲-۳۷۰هـ) در كتاب تهذيب اللغة نیز يقين را به معنای از بين بردن شك و تحقيق امر دانسته است. (تهذيب اللغة، ج ۹، ص ۳۲۵) فيروزآبادى در كتاب القاموس المحيط

(القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸) و علامه ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور در کتاب لسان العرب (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۲۰) نیز همان تعریف را تکرار کرده‌اند. زبیدی در تاج العروس در معنای لغوی یقین، می‌نویسد: یقین به معنای موت است؛ زیرا هر موجود جاننداری بی هیچ شک و تردیدی سرانجام دار فانی را وداع می‌گوید. وی با استناد به گفته بیضاوی، استعمال یقین به معنای موت را مجازی ندانسته است. (سید مرتضی زبیدی، تاج العروس، ماده یقین)

متکلمان و فلاسفه نیز یقین را «الیقین هو التصدیق الجازم المطابق الثابت» یا «هو اعتقاد الشيء بأنه لا يمكن الا كذا مطابقاً للواقع غير ممكن الزوال» دانسته‌اند. بنابراین یقین، اولاً از نوع تصدیق به امری است؛ ثانیاً با واقع مطابقت دارد. بنابراین اگر با واقع مطابقت نداشته باشد، جهل مرکب است. یعنی اگر فردی گفت: من یقین دارم که خورشید سرد است، این یقین در عرف متکلمان و فلاسفه از نوع یقین کلامی نیست. ثالثاً زوال پذیرفتنی نیست؛ زیرا از نظر متکلمان و فلاسفه تنها اعتقاد مقلد است که با تشکیک قابل زوال است. بنابراین به اعتقاد مقلد یقین اطلاق نمی‌گردد.

یقین در منابع عرفانی

سلمی (وفات ۴۱۲ هـ) در کتاب طبقات الصوفیة (طبقات الصوفیة، ص ۱۳۹) روایت کرده است: الیقین نور يجعله الله فی القلب العبد حتی یشاهد به امور آخرته ویخرق بقوله كل حجاب بینه و بین ما فی الآخرة حتی یطالع تلك الأمور کالمشاهد لها؛ «یقین نوری است که خداوند بر قلب بنده‌اش می‌تاباند تا آخرتش را مشاهده کند و با نیروی آن هر حجابی بین خود و آخرتش را بزداید».

رسالة سرّ یقین فی تفسیر قوله تعالی: «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین»

تألیف: عبدالله افندی بوسنوی

تسبیح به حمد رب العالمین که سبحان عرصه کبریا در شهود وجه او واله و حیرانند، و تقدیس به ثناء جمیل أحسن الخالقین که مقدّسان ساحة أرض بیضاء از ارواح ملاً اعلی در تجلی جمال او مست و سکرانند، و صلوة و سلام آن شهسوار میدان شهود و عیان و آن شاهباز اوج لامکان را که سمند^۱ عزیزت را به صحرای قرب و آدناه و فضاء لامکان و عما چنان براند که عنان جبرئیل از هم عنانی او از دست بیفتاده و پای حیزومش^۲ در آن ساحة بلغزید، و از پرتو انوار عزّت بلرزید و واماند، و آل و اصحاب گزین او را که در جناح آن حضرت به مقام شهود و یقین و رتبه عیان تمکین رسیدند.

اما بعد شیخ عبد الرحمن جامی - رحمة الله علیه - در کتاب نفحات انس در بیان مناقب شاهبازان قدس از عارف بزرگوار، اعنی شیخ جمال الدین باکلنچار، نقل کرده که او گفت در تفسیر قوله تعالی: «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین»، یقین نیست جز عیان عین قدیم، پس بعضی از اخوان دین و طالبان شهود و یقین این محلّ مقفل^۳ و سرّ مجمل را به ما آوردند و استسراح و استیضاح آن التماس کردند. پس بر وفق التماس ایشان به عون ملک رحمان این محل را ایضاح و از بعض معانی «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» افصاح^۴ کردیم، و این رساله را به سرّ یقین فی تفسیر قوله تعالی: «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» نام نهادیم، و بالله التوفیق.

بدان، ای طالب یقین و شهود، و ای مستفیض دریای جمع وجود، آیدک الله بنور القدس والانس و رفع عن عین البصیرة أغظیة أمور الكون و الحسّ که شیخ مذکور می گوید که مراد الهی از یقین در این آیت جز عیان شدن وجه قدیم و با ذات موجد قدیم و با وجود

۱ . سمند. [سَمَم] (۱) رنگی باشد به زردی مائل مر اسب را. (برهان) (آندراج) رنگی است مر اسب و اشتر را. (جهانگیری) اسب زرده. (فرهنگ اسدی).

۲ . حیزوم . [ح] [اخ] نام اسبی از اسبان فرشتگان که بر آن جبرئیل سوار شدی و هر جا که سم وی افتادی سبزه رستی و سامری خاک سم او را در گاو زرین انداخته او بانگ کرد: چنانکه قصه او مشهور است. (آندراج) نام اسب جبرئیل (متهی الارب) (ناظم الاطباء).

۳ . مقفل . [م] ق ف فَا [ع ص] بسته شده و قفل شده. (ناظم الاطباء). قفل کرده.

۴ . واضح گردیدن امری.

قدیم نیست؛ یعنی عبارت از شهود وجه قدیم است به معنای غیر نیست، و این نتیجه عبادت آن عبد باشد که از رِقّ امور امکان و از قید صفات اُکوان تحریر یافته و به عبادت تامه و عبودیه محضه خود که صفت ذات اوست در ساخته.

ای عزیز روشن دل، و ای صدیق مقبل، تو دانی که خدای عزّ وجلّ جنّ و انس را از برای عبادت آفرید، چنان که در کتاب مجید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون» فرمود، و مراد الهی از عبادت شهود وجه حقّ است؛ چنان که «واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین» فرمود. پس غرض از عبادت شهود وجه حقّ باشد، و عبادتی که موجب شهود حقّ باشد، آن است که عبد که عبارت از جمعیت نفس و روح و قلب و عقل و جسم و جمیع جوارح و اعضا و قوای انسانی است، پس هر عضو و جارحه او برای عمل خاص آفریده باشد آن را در آن استعمال کند و با جمعیت اعضا و قوای خویش به حضرت الوهیت که مصدر فیوض جمیع اسماء و مرجع و مصیر جمیع امور و اشیاء است، متوجّه و مشغول باشد تا به حدّی که وجود خویش را با قوا و اعضا خویش از اخلاق طبیعیّه ظلمانیّه و از صفات و امور امکانیه تخلیص کند و در توجه و ملازمت آن حضرت چنین مداومت می نماید که صفات وی را به کلی محو کند و به جای صفات او صفات حقّ می آید و این مرتبه را مرتبه قرب نوافل می خوانند که در آن مرتبه صفات بنده فانیه باشد، و عین او که عبارت از ذات اوست باقیه باشد؛ چنان که کاف خطاب در قول «حتی یأتیک» دلالت می کند که کاف عبارت از ذات عبد است. پس غرض از عبادت که عبد به آن مأمور شد عبادتی باشد که موجب یقین و شهود و سبب فتح خزائن کرم و جود باشد. و این یقین بنده را آن زمان حاصل شود که وجود خویش را از اخلاق و صفات کونیه و از عوائق و مراتب امکانیه که در انحدار به این قالب عنصری و در انزال به این صورت بشری به ایشان متّصف شده باشد، مجلی و به کمال استعداد و قابلیت خویش ذات خود را به صفات الهیه و فیوض غیبیه محلی کرده باشد و به غایت عبودیت که عبارت از محو صفات خویش است، متّصف شود و به استعداد به جایی برسد که غرض الهی از خلق او برای تجلی به صورت جمعیه اسمائیه که در حضرت الوهیت است، آن استعداد باشد. پس وقتی که استعداد تمام شود، خدای تعالی در آیینۀ عین قابلیت او به وجه خویش تجلی کند، یا از مظهر آن بنده آن تجلی را در مرآة عین وجود او تجلی کند، و یا از حضرت الوهیت به کمال استعداد و قابلیت به وجه انطباق در مرآة بنده و یا به احداث بنده آن تجلی را در حضرت خیال چنان که بنده کامل در صلوة به



کمال حضور با حق به رتبه احسان و شهود می‌رسد و حق را به وجه تخیل در حضرت خیال مشاهده کند و به کاف خطاب در قول «ایاک نعبد و ایاک نستعین» به او خطاب کند؛ چنان‌که در حدیث: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه» آمده است. فافهم.

بدان که نشأه یقین از چهار ارکان منتشر شده است به حیثیت چهار مرتبه او: یکی علم و دوم عین و سوم حق و چهارم حقیقت ساخته است. قال رسول الله ﷺ: «إن لكل حق حقيقة» و قد ثبت حق اليقين فلا بد لهذا الحق من حقيقة و هي حقيقة اليقين». پس از این جهت حقیقت یقین را رکن چهارم باشد؛ و لکن حقیقت سنیه است و ارکان ثلاثه باقیه کتابیه. پس پیش این عارف بزرگوار، اُعنی شیخ جمال الدین باکلنجار مراد از یقین علم یقین نیست؛ زیرا علم یقین مؤمن را در مرتبه ایمان باشد و نبی را به خبر ملک مخبر، و این مرتبه مرتبه خبر است مرتبه شهود نیست، بلکه مراد عین یقین است که بنده را در آن مرتبه صاحب شهود است و حق یقین را و حقیقت یقین را شامل است به حسب ترقی در عبادت و حسب تحقق به عبودیه محضه. پس یقین را به قول «نیست یقین به جز عیان عین قدیم شهود وجه قدیم» تخصیص کرد و این آیت کریمه و آیاتی که ما قبل اوست در حق سید ما مصطفی ﷺ نازل شده است و لفظ یقین در قول «حتی یأتیک اليقين» مطلق آمده است؛ زیرا کاف خطاب به رسول ﷺ اشارت کند، و شهود او صور علمیه الهیه اسمائیه را و صدر مظهریه عینیه امکانیه را شامل است؛ زیرا رسول الله و خلیفه الله است. پس این امر خاص در حق او عام شدن اولی‌تر است.

و کذلک لفظ یقین چهار ارکان یقین را علی السویه شامل است؛ زیرا مطلق است مقید نیست، و چهار نوع از یقین در حق مصطفی صحیح است؛ زیرا او رسول و نبی و ولی است. پس هر امری از امور رسالت و نبوت که علم ان یملک مخبر و خبر او توقّف دارد و به خبر مخبر مر مصطفی را - علیه السلام - حاصل شود. پس او علم یقین بود و کذلک عین یقین که شهود وجه حق است در حضرت خیال و این شهود در مرتبه قرب نوافل با فنای صفات عبد حاصل است، و کذلک مرتبه یقین مر مصطفی را در مرتبه انطوا. در حضرت احدیت و عما و در مرتبه اندراج در قرب قاب قوسین او ادنی، حقیقه خاصه اوست، و لکن خدای تعالی این یقین را به عبادت تعلیق کرده. پس اینجا در حق او علم یقین درست نباشد، بلکه عین یقین باشد که ثمره عبادت اوست، و همچنان حق یقین و حقیقت یقین باشد به حسب عبور او از مراتب عبودیت و تحقق او به حقیقت عبودیت.

پس نوع اول از مراتب یقین که علم یقین است از مقتضیات نبوت و رسالت است، و انواع ثلثه از لوازم نبوت و رسالت نیست، بلکه از مقتضیات ولایت او که به آن یقین او را کشف و تفریح و تنفیس و ترویج حاصل آید از کرب و اضطراب و از مضایقه صدر و التهاب که او را از استهزای مشرکین حاصل شده بود؛ زیرا رتبت نبوت و منصب دعوت اقتضاء آن کند. پس خدای تعالی در تنفیس او از کرب اقوال مشرکین و در تشریح صدر او از تضییق احوال منافقین می فرمود: «و لقد نعلم انک یضیق صدرک ممّا یقولون و سبّیح بحمد ربّک و کن من السّاجدین و اعبد ربّک حتی یأتیک الیقین». پس نوع اول از مراتب یقین به جهت نبوت مصطفی - علیه السلام - را مخصوص است؛ مثلاً وقتی که آیت: «انّا کفیناک المستهزئین یجعلون مع الله آلهما آخر فسوف تعلمون» به واسطه ملک مخبر نازل شد، پیش از تقلیب و هلاک ایشان اهلاک ایشان را به علم الیقین دانست؛ زیرا اهلاک فعل حق است و حق از اهلاک ایشان، او را خبر داد و تسبیح و سجده و عبادت که رسول ﷺ به ایشان مأمور شد و خدا اتیان یقین را به ایشان موقوف کرد، فعل رسول است. پس وقتی که تسبیح و سجده و عبادت از رسول - علیه السلام - حاصل آید و او را یقین می آید آن یقین عین الیقین بود و به ترتیب مراتب یقین عین الیقین تلو علم الیقین است.

پس از این سبب آن یقین که پس از عبادت آن حضرت آید، اول مرتبه او عین الیقین بود که به نور او آن ضجرتی که حضرت رسالت را از مشرکین آمده بود، از دل او زائل شود و بعد از عبور از آن مرتبه هر چند که به کمال عبودیت به حضرت احدیت توجه می کند، یقین او زیادت شود. پس آن یقین را در مرتبه حق الیقین نام نهی و در مرتبه بالاتر از وی حقیقه الیقین نام نهی الی آن تنهی الی الحضرة العلمیة الی هی محلّ ارتسام الاشیاء و الحضرة العمائیة الی هی حضرة تمیز الأسماء، که وراء آن یقین و شهود هیچ یقینی نباشد. بیاید دانستن که رسالت واسطه ای است میان حق و امت، و نبوت واسطه ای است میان نبی و امت، و ولایت واسطه ای است میان حق و رسول، پس سید ما ﷺ عبد محض است و عبودیت محضه وصف ذات اوست و لهذا حق تعالی او را عبدی نام نهاد و گفت: سبحان الذی أسرى بعبده. پس او به جهت عبودیت صاحب کشف و یقین و صاحب شهود و تمکین است. پس او از این رتبه عالیّه از برای هدایت امت به رتبه نبوت و دعوت مبعوث شده و بدین منزلت سامیه به سبب اشتغال دعوت خلق از عبودیت خویش و از کشف و شهود حق محجوب و از طعن و استهزاء مشرکین به ضیق صدر مصحوب بود. پس باطن او

که جهت ولایت و عبودیت است، انسراح و انبساط و کشف و یقین و شهود و حق اعطا کند، و ظاهر او که جهت نبوت و دعوت است، شهود خلق و کثرت ذوق ضجرت و کربت اعطا کند. پس رسول ﷺ به واسطه رسالت و نبوت و رابطه خلافت و دعوت از مرتبه انس و وحدت و از حضرت قرب و عزت وقتی که میان امت خویش نازل و به دعوت ایشان مشتعل شد، از جماعتی از قریش به سبب دعوت ایشان سخن‌ها شنید و در حق خدا و در حق قرآن که صدر آن حضرت از سخن‌های ایشان ضیق شد و در غایت التهاب افتاد. پس خدای عز و جلّ مر مصطفی را از آن ضجرت و کربت تنفیس و ترویج و از آن ضیق و شدت تفریح و تسریح فرمود، و از معارضه و مجادله ایشان به اعراض امر کرد، و گفت: فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين که معارضه به ایشان سبب مضایقه صدر و موجب ابتلاء کید و مکر است. پس آن‌گه به قول «إنا كفيناك المستهزئين الذين يجعلون مع الله إلهاً آخر فسوف تعلمون» از تقلیب و اهلاک ایشان خبر داد. پس به این خبر دل مصطفی را از کرب استهزاء ایشان تنفیس و از حدوث انتقال و تأثر از اقوال ایشان تقدیس کرد و او را از تقید به مرتبه اکملیت که مرتبه عبودیت و مرتبه انطوا در حضرت احدیت است که از آن مرتبه مبعوث شده بود توجه را اشارت فرمود، و حق به نفسه در آن مرتبه وکیل او و خلیفه او گشت؛ چنان‌که قول «إنا كفيناك» دلالت می‌کند، و باز از کمال اغنا در حق مصطفی - علیه السلام - به قول «و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون» در ترویج او مباسطت کرد، و به ذکر علم مضایقه صدر او از قول ایشان صدر او را از آن مضایقه شرح داد، باز او را به قول «و سبح بحمد ربك و كن من الساجدين و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين» به حمد ربّ او که ربّ الأرباب است و به سجده که وصف ذات اوست و به عبادت که مقتضای رتبه عبودیت اوست، امر کرد تا او را یقین و شهود آید.

پس وقتی به سجده حق که عبارت از محو تعین خویش و از فنای ذات خود است، سر برد و او را قرب الهی که به سجده مخصوص است، حاصل آید و به عبادت حق به عبودیت خود که حقیقت او واصل او و مأوای اوست رجوع کند و به لباس او در آید و از خودی خود به در آید، آن کشف و شهود او که پیش از این او را در وقت عروج و اسراء و در مرتبه قرب قاب قوسین و او آدناه حاصل شده بود و خاصه لازمه عبودیت و ولایت آن حضرت بود، به ارتفاع حجب مراتب کونیه و خرق استار صفات بشریه و اخلاق امکانیه او را در آید.



پس به آن کشف و شهود حقایق الهیه را در حضرت علمیه و امور کونیه را در بقعه امکانیه مشاهده کند. پس آن قومی که او را استهزاء کردند و در حق حق ناسزا گفتند، حقایق ایشان را در حضرت علمیه مشاهده می‌کند که حقایق ایشان آن استهزا و انکار و آن شقا و ادبار را اقتضاء کرد و بدان صورت ایشان در این عالم ظاهر شدند و مشاهده می‌کند که قضا بر موجب طلب ایشان و فعل ایشان بر هلاک ایشان جاری شده.

پس او را یقین و کشف می‌آید که انکار ایشان از اقتضاء ذوات ایشان است و هلاک ایشان از انکار ایشان بوده است. پس وقتی که یقین را شهود احوال ایشان صرف کنی، به شهود احوال ایشان به این کشف و یقین مستریح می‌شود، و وقتی که به شهود و کشف رسول ﷺ صرف کنی که او پیش از ارسال به نبوت در وقت انسراح و اطلاق و در وقت شهود وجه خلّاق حاصل بوده است، پس شهود و یقین از این عبادت و از این سجده حاصل نمی‌آید؛ بلکه آن شهود و یقین خاصه رتبه عبودیت و ولایت آن حضرت بود.

ولکن به سبب توجه به عالم خلق و کثرت و به حیثیت انزال به رتبه دعوت از آن شهود و یقین محتجب شده بود؛ کما قال رسول الله ﷺ: «لی مع الله وقت الحدیث». پس آن وقت که به عبودیت رجوع کند، عالم کثرت از شهود عین او مرتفع شود و شهود و یقین او ظاهر شود و آن وقت که به انزال به رتبه دعوت توجه فرماید، از آن شهود محتجب گردد. پس عبادت اتیان یقین رفته را سبب باشد نه تحصیل یقین نابوده را. و قول «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» بدین دلالت می‌کند؛ زیرا آن وقت که عبادت موجوده باشد که شرط است، اتیان یقین حاصل آید که مشروط است و روا است که مراراً اتیان یقین شده باشد، به عدد تحقق او به عبادت.

پس عبادت در انکشاف و اتیان یقین شرط بود، نه در تحصیل او، و مع قطع النظر عن شرط العبادت و اتیان الیقین الیه - علیه السلام - در هر امری که او «ربّ زدنی علماً» فرمود رواست که در آن امر یقین را طلب کند. پس به اعتبار ممکنات غیر متناهیة مراتب یقین را نهایت نبود؛ چنان که ممکنات را و معرفت ایشان را نهایت نبود؛ زیرا در معرفت هر امر یقین او زیادت شود، و لکن اینجا خدا اتیان یقین را در مقابله تسبیح و حمد ربّ و سجده او در مقابله عبادت شرط کرد. پس اینجا یقین به یک اعتبار مطلق باید بودن، پس به این اعتبار الف و لام در قول الیقین برای جنس باید شدن.

پس یقین را به عیان عین قدیم که مراد عیان شدن وجه قدیم است، تفسیر کردن لطافتی

ندارد؛ زیرا مصطفی ﷺ رسول و نبی است. پس در حق او مطلق و عام شدن اولی‌تر است. و اما در خواص او پس رواست، و رواست که یقین مقید بود به نظر در احوال قوم او و شهود حال ایشان در عاقبت امر.

پس بدین اعتبار الف و لام برای عهد خارجی بود، و رواست که مراد از یقین کشف و شهود او بود که اول او را حاصل بود و خاصه عبودیت او حقیقت او بود پیش از انبعاث به دعوت خلق. پس بدین اعتبار الف و لام برای عهد ذهنی بود.

پس معنای آیت این بود: «یا محمد ربّ خود را به حمد تسبیح کن و آنان که مرا به ذوات خود سجده کردند از ارواح مهمیمه از زمره ایشان شود. مرا سجده کن به ذات خویش تا در تقرّب ما تو از شهود ما فنا یابی و ربّ خود را که ربّ الرباب است که «منه بدأ الأمر و الیه یعود» عبادت کن و به عبودیت خویش که وصف ذات تو است، ظاهر شود تا عبودیت تو به اتیان کشف و یقین منتهی شود؛ یعنی قرآن کشف و یقین آید که به توجه تو به عالم خلق و کثرت از تو رفته بودی و تو از او محتجب شدی. و بدین معنی «حتی» به معنای انتهای غایت می‌شود و روا است که به معنای «کی» یعنی برای تعلیل باشد. ای: «و کن من الساجدین و اعبد ربّک کی یأتیک الیقین». پس آن یقین و شهود که بعد از سجده محمد ﷺ و رجوع او به عبادت ذاتیه خود و بعد از تحقّق او به عبودیت خود که حقیقت اوست، چون از غیب مطلق و لا یقین بدون مظهر بی وصف و نعت اشراق کند وصف او کی تواند کرد.

بدان که بعضی از مفسّرین یقین را به موت تفسیر کرد، و این در حق مصطفی ﷺ راست نمی‌آید؛ زیرا از امر او به سجده و عبادت تا به مرگ لازم آید که از رتبه نبوت و دعوت خلع شده باشد، و به عبادت ربّ تا به مرگ مأمور شده باشد، و این امر باطل است؛ زیرا نبوت او و دعوت او مر خلق را ثابت کرده است تا به موت او، و نیز از امر به عبادت تا به مرگ تحصیل عبادت لازم آید و در حق مصطفی ﷺ این امر تحصیل حاصل است؛ زیرا او عبد محض است و به عبودیت کامله متّصف شده است و از این مرتبه مبعوث شده است. فافهم.

بدان ای مرد مقبل که خدای تعالی حضرت رسالت را به سه نوع در کلام خود خطاب کرد:

یکی خطاب آن است که مراد از آن امر و خطاب ذات او است [و] به غیر شمولی

ندارد؛ کفوله تعالی: «و من اللیل فتهجد نافلة لك عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا.»
و نوع دوم او را خطاب کند و غیر را شمولی دارد؛ کفوله تعالی: «ولا تجهر بصلوتک و
لا تخافت بها و ابتع بین ذلک سبیلا.»

و نوع سوم او را خطاب کند و غیر را مراد کند؛ کفوله تعالی: «لا تجعل مع الله آلهاً
آخر فتقعد مذموماً مخذولاً.» و در مثل سائر «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» وارد است.
پس قول او «و سبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین»
از نوع اول نیست؛ بلکه از نوع دوم است، زیرا در حقّ او ﷺ نازل است و غیر را از
خواصّ امتّ او شمولی دارد. پس نسبت به غیر رواست که یقین به معنای کشف و شهود
باشد الی أن ینتهی الی الحضرة العلمية و حضرة العماء و در حقّ امری باشد که مشهود او
شده باشد و با غیر مشهود او، و رواست که به معنای مرگ باشد؛ زیرا اولیاء و خواصّ حقّ
به دعوت خلق مأمورند، همچو انبیاء، بلکه به عبادت و عبودیت مأمورند. و از نوع سوم
شدن روا نیست، زیرا در حقّ آن حضرت نازل است. فافهم.

و در این آیت وجه دیگر رواست؛ یعنی وقتی که خدای تعالی دید که صدر نبی - علیه
السلام - از استهزای مشرکین نیک تنگ شد، پس در تنفیس کرب او «أنا کفیناک
المستهزئین الذین يجعلون مع الله آلهاً آخر فسوف تعلمون و لقد نعلم أنك یضیق صدرک
مما یقولون» گفت، و از تقلیب و اهلاک ایشان خبر داد. پس رسول ﷺ به علم الیقین
اهلاک ایشان را دانست نه به عین الیقین، زیرا هنوز اهلاک نشده بودند و صدر او به کلی
تنفیس نیابد، به جز عیان دیدن اهلاک ایشان را به عین الیقین. پس مصطفی ﷺ را به این
خبر الهی بعض تنفیس حاصل گشت. پس اهلاک ایشان را منتظر بود، و در تحنی بود تا به
عین الیقین مشاهده کند.

پس خدای تعالی بعد از خبر دادن او به اهلاک ایشان او را به تسبیح و حمد او و به
سجده و عبادت او اشارت فرمود تا به عبادت اشتغال نماید، حتی خدا ایشان را هلاک کند
و اهلاک ایشان را به عین الیقین ببیند. پس وقتی که خدا ایشان را اهلاک کرد، هلاک ایشان
را یقین آمد که موعود بود؛ زیرا به عین الیقین مشاهده کرد. پس آن یقین را فعل خدا که
اهلاک است، سبب شد، نه سجده رسول و عبادت او. پس عبادت یقین را شرک نبود، بلکه
سبب بود ذهاب ضیق را از صدر رسول - علیه السلام - در مدتّ توجه به عبادت، و لهذا
به اشتغال عبادت او را اشارت فرمود. پس عبادت رسول ﷺ به اهلاک ایشان منتهی شد،

و هلاک ایشان را به عین الیقین دید. پس بر این تقدیر الف و لام به معنای عهد باشد. فافهم.

و در قول «أنا نعلم أنك يضيق صدرك مما يقولون» مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دو نکته هست: یکی آنست که تو از بهر ما غیرت بری و از سخن‌های مشرکین صدر خویش را تنگ داری. پس ما نیز از بهر تو غیرت بریم و نخواهیم که صدر تو از ایشان در ضیقی باشد. پس از ایشان اعراض کن و به حضرت کبریای ما توجه فرما به تسبیح و حمد ما، و از زمزه ساجدین ما که ارواح مهیمه‌اند شو که ایشان به ذوات خود سجده و عبادت کنند نه به امر، تا وقتی که از این تنگنای تقلیدی بدان فضای اطلاق رسی. آن کشف و یقین و آن نشاط تمکین که در آن حضرت آن ارواح مقدسه را حاصل است و ترا نیز در آن حضرت انشراح صدر حاصل شده بودی، تو را در آید و ضیق صدر تو از تو زائل می‌شود؛ زیرا احوال این صور در آن حضرت صورتی و حکمی نیست.

و دیگر نکته آن است که رتبه نبوت و منصب دعوت را وسعت صدر و نقاوت قلب می‌باید تا وحی الهی به هر صورتی که از عالم علوی بر آن قلب ظاهر نبوی نزول کند، بدان صورت در میان امت ظاهر شود، و محل نزول وحی که قلب نبوی است او را تغییر نکند و صدر تو از سخن‌های مشرکین ضیق شده است و دعوت را وسعت صدر می‌باید. پس تو از برای اذهاب ضیقی صدرت به حمد ما تسبیح کن و از زمزه ساجدین شو و به عبودیت خویش که حقیقت تو است رجوع کن تا که ضیقی صدر تو از تو زائل می‌شود؛ زیرا در سجده با ما تقرّب یابی، پس میان ما و تو چیزی حایل نماند؛ زیرا پرتو انوار عزت ما غیر را خرق کند. پس وقتی که از تو ضیقی صدر زایل شود، تو را یقین و طمأنینت تو می‌آید که به سبب ضیقی صدر تو از تو رفته بودی، زان که ضیقی صدر با یقین در حالتی جمع نشود و در اینجا خدای تعالی از امت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولیاء را تنبیه می‌کند که شما را از برای عبودیت ما و از برای سجده و عبادت ما آفریده‌ایم و قلب شما را که مظهر انوار تجلیات الهیه و مورد فیوض غیر متناهی است از برای مرآتت صورت ما که جمعیت اسمائیه الهیه را در حضرت الوهیت مخصوصه باشد پرداخته‌ایم. پس شما را بر مقتضای حقیقت عبودیت در حدّ او وقوف و در جناب کبریای احدیت ما به تسبیح و حمد ما و سجده و عبادت ما، چنان که عزت ما و عبودیت شما اقتضا می‌کند عکوف می‌باید؛ زیرا اولیاء را الزام خلق لازم نیست همچو انبیاء، زیرا خدای تعالی انبیاء را از برای تأسیس احکام دین و اظهار احکام



اسم ظاهر و اسم مبین رخصتی داده است.

مع هذا سرور جمله انبیاء سید ما را نگر که حقیقت او اصل حقایق است و عزم او در اظهار حق در این عالم که اظهار جمیع عوالم است، چنان است که به بعثت او و ظهور او، امر ظهور و اظهار کمال یافته است. به چه وجه او را «و سبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» نازل شد. پس آنان که از صورت پرستان اهل عرفان و از نظریان عالم امکانند که از حد عبودیت رو به تصرف و ریاست و به اظهار معرفت و اظهار کرامت و خرق عادت آوردند، پس ایشان را به قدر التفات به خلق و کثرت و توجه ریاست و عزت از رتبت تقرّب حضرت عزت انحطاطی و در رتبت اختلاط خلق ضیق صدر و عدم انبساطی باشد. و بالله التوفیق.

بدان که قوله تعالی: «حتی یأتیک الیقین» اگرچه برای قول «و اعبد ربک» منتهای غایت شدن با عبادت علت شدن کفایت کند، زیرا عبادت تامه موجب یقین است، ولیکن «و اعبد ربک» عطف شدن به قول «و سبح» که از قبیل عطف عام علی الخاص باشد و قول «یأتیک الیقین» جمله را علت شدن، اجمع و اوفق باشد؛ زیرا شق اول که حمد و تسبیح حق و سجده اوست به صلوت مخصوص است و صلوت به حضور و شهود حق موضوع است. و شق ثانی که عبادت حق است، اگرچه به جهت ذکر او بعد از تسبیح و سجده دلالت می‌کند که مراد از عبادت عبادتی که در صلوت است که او را تأکید می‌کند، و مراد از حمد و سجده در صلوت عبادت حق است، ولیکن لفظ عبادت عام است صلوة را و غیر را شامل است. پس تسبیح و حمد رب و سجده او و عبادت او مجموعاً کشف و یقین را منتج شدن اولی باشد. و بالله التوفیق

منابع

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۲هـ)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۲. احمد نگرى، عبدالنبی بن عبدالرسول، (۱۳۹۰هـ)، جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون المقلب بدستور العلماء، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ط ۲.
۳. ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، تهذیب اللغة، به کوشش عبدالسلام هارون و محمد علی النجار، الدار المصریة للتألیف و النشر.
۴. بغدادی، اسماعیل باشا، (۱۴۰۲هـ)، هدیة العارفین، بیروت: دار الفکر.
۵. تلمسانی، عقیف الدین سلیمان بن علی، (۱۳۷۱/۱۳۷۱ش)، شرح منازل السائرین، به کوشش عبدالحفیظ منصور، تونس: مرکز الدراسات و الابحاث الاقتصادية و الاجتماعية.
۶. جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۰ش)، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات.
۷. حاجی خلیفه، (۱۴۰۲هـ)، کشف الظنون، بیروت: دار الفکر.
۸. جنید شیرازی، معین الدین ابوالقاسم، (۱۳۲۸ش)، شد الازار فی حط الاوزار عن روار المزار، به کوشش علامه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
۹. خانجیح، محمد، (۱۳۴۹هـ)، الجوهر الاسنی فی تراجم علماء و شعراء بوسنه، مصر: المطبعة العلامیة.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵ش)، لغت نامه، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، ماده یقن.
۱۱. زرکلی، خیر الدین، (۱۹۹۰م)، الأعلام، بیروت: دار العلم للملایین، ط ۹.
۱۲. زبیدی، سیدمرتضی، تاج العروس، بیروت: دار صادر، [د.ت.]، ماده یقن.
۱۳. سلمی، ابوعبدالرحمن، (۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م)، طبقات الصوفیة، حلب سوریا: دار الکتب النفیس، ط ۳.
۱۴. فراهیدی، ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد، (۱۴۱۰هـ)، کتاب العین، به کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، [د.م.]، دار الهجرة.
۱۵. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دار الجیل.

۱۶. كافي، حسن، (۱۳۸۹)، اصول الحكم فى نظام العالم، تحقيق على اكبر ضيائى، تهران: ميراث مكتوب.

۱۷. كرين، هانرى، (۱۳۷۳ش)، تاريخ فلسفه اسلامى، ترجمه جواد طباطبايى، تهران: كوير - انجمن ايرانشناسى فرانسه.

۱۸. لخمى اسكندرى، سديد الدين عبدالمعطى بن ابى الشاء، (۱۹۵۴م)، شرح المنازل الساترين، به كوشش س. دى لوجيبه دى بوركى دومنكى، قاهره: مطبعة المعهد العلمى الفرنسى للآثار الشرقية.

Safvet-beg Basagic, *Bosnjaci I Hercegovci u Islamskoj Knjizevnosti*, Sarajevo, ۱۹۸۶.

* * *